مرد، نسل و معمای دیرینه‌ی مهاجرت؛ گفت‌وگو با هنرمند و فیلم‌ساز جوان درباره‌ی فیلم تازه‌اش

فیلم «سفر بی‌بازگشت» داستان مردی میانسال است که پس از سی سال دوری از زادگاهش، برای دیدار با پدر بیمار و فروپاشی خانواده‌اش به روستای کوهستانی «سنگ‌بست» بازمی‌گردد. او در این گفت‌وگو از انگیزه‌های ساخت فیلم، چالش‌های تولید و نگاه خود به مهاجرت می‌گوید.

گفت‌وگو از: نسرین آذرپیک

پرسش: فیلم از کجا شروع شد؟ آیا از یک خاطره یا یک اتفاق واقعی؟

پاسخ: از هیچ‌کدام به‌تنهایی. سال‌ها پیش، در یکی از سفرهایم به روستای پدری همسرم، مردی را دیدم که در حیاط خانه‌اش نشسته بود و به کوه خیره شده بود. هیچ‌کس با او حرف نمی‌زد. بعدها فهمیدم که او سی سال پیش رفته و تازه برگشته است. آن تصویر در ذهنم ماند، اما فیلم را ننوشتم تا وقتی که خودم هم بتوانم پدرم را ببینم و با او حرف بزنم. ساخت فیلم، در واقع، بهانه‌ای شد برای آن گفت‌وگو.

پرسش: بازیگر اصلی، رضا نوروزی، بیشتر با نقش‌های کمدی شناخته می‌شود. چرا او را برای نقشی این‌قدر تلخ انتخاب کردید؟

پاسخ: دقیقاً به همین دلیل. می‌خواستم تماشاگر با کسی همراه شود که از قبل دوستش دارد، تا وقتی او را در این وضعیت می‌بیند، ناراحت‌تر شود. رضا بازیگری است که می‌تواند در یک نگاه، هم خنده و هم بغض را نشان بدهد. در این فیلم، بیشتر از دیالوگ، با چشم‌ها و سکوت‌هایش حرف می‌زند.

پرسش: فیلم‌برداری در مناطق کوهستانی زمستان‌گیر چقدر طول کشید و با چه مشکلاتی روبه‌رو بودید؟

پاسخ: ۴۲ روز، که برای این حجم از صحنه‌های برف و کوه خیلی کم است. بزرگ‌ترین مشکل، برف بود. یک روز کامل به‌خاطر کولاک تعطیل شد و یک روز دیگر، دوربین ما به‌خاطر سرما از کار افتاد. تیم فنی ما با پتو و بخاری دوربین را گرم نگه می‌داشت. خوشبختانه مردم روستا بسیار همکاری کردند و بخشی از خانه‌هایشان را در اختیار ما گذاشتند.

پرسش: در فیلم، سکوت نقش مهمی دارد. چرا به گفت‌وگوهای طولانی کمتر تکیه کردید؟

پاسخ: چون در زندگی واقعی هم، آدم‌ها وقتی درگیر احساس‌های بزرگ‌اند، کمتر حرف می‌زنند. پدر و پسر سال‌ها با هم زندگی کرده‌اند و حالا نمی‌دانند از کجا شروع کنند. سکوت، به نظر من، صادق‌تر از هر دیالوگی است که ما برایشان نوشته بودیم. ترجیح دادم بگذارم نگاه‌ها و مکث‌ها حرف بزنند.

پرسش: پایان فیلم باز است. آیا پدر می‌میرد یا پسر می‌ماند؟

پاسخ: عمداً هر دو را نشان نمی‌دهم. فیلم درباره‌ی لحظه‌ی تصمیم است، نه درباره‌ی نتیجه‌ی آن. تماشاگر باید خودش تصمیم بگیرد که پسر برمی‌گردد یا نه. برای من، هر دو پایان معتبر است. مهم این است که او حداقل یک بار تصمیم گرفته است.

پرسش: برنامه‌ی بعدی شما چیست؟

پاسخ: فیلم‌نامه‌ای درباره‌ی یک معلم بازنشسته در شهر ساحلی «بندرآبگینه» نوشته‌ام که با مشکل فرسایش ساحل و مهاجرت جوانان روبه‌رو است. هنوز در مرحله‌ی تأمین بودجه هستیم، اما امیدواریم تا پاییز ۱۴۰۳ فیلم‌برداری را شروع کنیم.

(مطلب آخرین در اندیشه‌ها)

مطالعه‌ی تاریخ در مدارس: چرا هنوز به حافظه‌ی نسل‌ها اعتماد نمی‌کنیم؟

مطالعه‌ی تاریخ در مدارس، فراتر از حفظ کردن تاریخ‌ها، باید به ساختن حافظه‌ی نسل‌ها کمک کند. اما در بسیاری از کشورها، از جمله کشور ما، این هدف به‌درستی دنبال نمی‌شود.

نویسنده: دکتر فرهاد نیک‌پی

در بسیاری از کشورها، مدارس تنها جایی نیستند که دانش‌آموزان در آن درس می‌خوانند؛ آن‌ها جایی‌اند که یک جامعه تصمیم می‌گیرد چگونه خودش را به نسل بعد معرفی کند. از همین‌رو، کتاب‌های تاریخ، شیوه‌ی تدریس معلمان و حتی نحوه‌ی چیدمان کلاس‌ها همگی بخشی از یک پروژه‌ی بزرگ‌تر به نام «حافظه‌ی ملی» هستند. پرسش اصلی این است که ما می‌خواهیم نسل‌های آینده چه چیزی از گذشته به یاد بیاورند و چه چیزی را فراموش کنند.

در کشور ما، این پرسش کمتر به‌صورت آگاهانه مطرح شده است. برنامه‌ی درسی تاریخ در بیشتر مقاطع تحصیلی بیش از آن‌که به تحلیل علت‌ها و پیامدها بپردازد، بر حفظ کردن تاریخ‌ها و نام‌ها تکیه دارد. دانش‌آموز از او انتظار می‌رود که سال‌ها را به‌ترتیب بداند، اما کمتر تشویق می‌شود که بپرسد چرا یک رویداد رخ داده و چه نسبتی با زندگی امروز او دارد. نتیجه‌ی این رویکرد، نسلی است که گذشته را می‌شناسد، اما با آن رابطه‌ی زنده برقرار نمی‌کند.

این مشکل تنها آموزشی نیست؛ ریشه‌ی آن در نگاه ما به دانش و قدرت است. در بسیاری از نظام‌های آموزشی، تاریخ‌نگاری رسمی به ابزاری برای تثبیت مشروعیت تبدیل شده است. در چنین شرایطی، کتاب درسی نه محل گفت‌وگو، بلکه جایگاه روایت برگزیده‌ی قدرت است. معلم نیز به‌جای آن‌که راهنما باشد، به مبلغ یک روایت واحد بدل می‌شود. نتیجه‌ی این فرایند، شهروندانی‌اند که کمتر یاد گرفته‌اند در برابر روایت‌های مختلف پرسش کنند.

در مقابل، کشورهایی که در سال‌های اخیر گام‌های جدی در اصلاح آموزش تاریخ برداشته‌اند، مسیر دیگری را انتخاب کرده‌اند. در این نظام‌ها، دانش‌آموز با منابع متفاوت روبه‌رو می‌شود؛ متن‌های رسمی در کنار خاطرات شخصی، اسناد قدیمی و حتی روایت‌های متناقض قرار می‌گیرند. هدف این نیست که به دانش‌آموز گفته شود کدام روایت درست است، بلکه می‌خواهد یاد بگیرد چگونه درست و نادرست را بسنجد. این شیوه، اگرچه پیچیده‌تر است، اما شهروندانی مسئول‌تر تربیت می‌کند.

یکی از مهم‌ترین موانع در مسیر این تغییر، ترس از بی‌ثباتی است. بسیاری تصور می‌کنند که آموزش تاریخ باید همیشه یک‌دست و بدون تنش باشد. اما تاریخ هیچ‌گاه چنین نبوده است. هر جامعه‌ای که بخواهد از گذشته‌اش درس بگیرد، ناگزیر است با بخش‌های دردناک آن روبه‌رو شود. تلاش برای پنهان کردن این بخش‌ها، در بلندمدت، تنها شکاف میان نسل‌ها را عمیق‌تر می‌کند.

تغییر در این حوزه نیازمند شجاعت سیاسی و اعتماد به معلمان است. معلمان باید آموزش ببینند تا بتوانند بحث‌های دشوار را مدیریت کنند، نه آن‌که از آن‌ها بترسند. اگر ما از آینده‌ای صحبت می‌کنیم که در آن شهروندان بتوانند با یکدیگر گفت‌وگو کنند، باید از همان کلاس درس شروع کنیم؛ جایی که هنوز بیشترین قدرت را در اختیار داریم.

(مطلب آخرین در اندیشه‌ها)

نسل سوم و سکوت خانوادگی؛ وقتی خاطره‌ها به میراث تبدیل می‌شوند

نسل سوم مهاجران اغلب نه زبان مادری را کامل می‌داند و نه با فرهنگ پدری احساس راحتی می‌کند. در این گزارش، تجربه‌ی خانواده‌هایی بررسی می‌شود که خاطره‌ها در آن‌ها به‌جای گفت‌وگو، به سکوت تبدیل شده‌اند.

گزارش: مهسا رادمنش

در بسیاری از خانه‌های مهاجران، خاطره‌ها هرگز به‌طور کامل تعریف نمی‌شوند. آن‌ها در نگاه‌های کوتاه، جمله‌های ناتمام و سکوت‌هایی طولانی زندگی می‌کنند. نسل سوم، یعنی فرزندانی که در کشور مقصد به دنیا آمده‌اند یا بسیار کودک بوده‌اند، اغلب میان دو جهان معلق می‌ماند: جهانی که والدینش از آن آمده‌اند و جهانی که هر روز در آن زندگی می‌کند. این گزارش تلاش می‌کند همین فاصله‌ی خاموش را بشنود.